

برنامه ویژه به مناسبت ۱۸ تیر

رادیو ندای مقاومت

رادیوی کانون دمکراتیک پناهندگان

به تاریخ ۹ یولی ۲۰۰۸

بنام آزادی

برای آزادی کلیه ی زندانیان سیاسی

برای رهائی از هرگونه خودکامگی و واپسگرایی

ما را به خاطر بیاور!

ما را که تازه جوانانی بیست و دو ساله بودیم

شور عشق در سینه داشتیم و

پیش از آن که عاشق شویم سینه بر خاک سوده مُردیم.

ما را به خاطر بیاور!

ما را که سینه سرخانی خنیاگر بودیم و ده به ده

نه در آسمان و نه در کوهسار و نه بر شاخسار

که در بازار پیش از آن که آوازه خوان شویم

بر شاخه ای تکیده از تکیه گاه خویش

جان واسپریدیم

به خاطر دارم پیامشان را، سرنوشتشان را،

آری ...

و همیشه درگذرگاه خاطر درگذر است

آوازه‌های صامت سینه سرخان سینه برسیخ و

تجسد آرزوهای بیست و دو سالگان سینه بر سنگ

و از تکرار یادشان شاید پیش از آن که شاعر شوم

بیست و دو ساله بمیرم. آمین.

(سروده شهید عزت ابراهیم نژاد لاله سرخ کوی دانشگاه)

نگاهی کوتاه به واقعه ۱۸ تیر ۱۳۷۸

نیمه تیرماه بود. مجلس پنجم شورای اسلامی که بیشینه نمایندگان آن از انحصارطلبان و واپس گرایان بود، در واپسین ماه های زندگی خود طرحی را به عنوان قانون مطبوعات در دستور کار خود قرار داد که در آن نحوه دست و پا بستن و به مهمیز کشیدن مطبوعات نیمه آزادی را که پس از خرداد ۷۶ پا به منصفه ظهور گذاشته بودند، بخوبی پیش بینی کرده بود. روزنامه سلام در سه شنبه ۱۵ تیر ماه با ارائه یک مدرک تیترومی زند که طرح قانون مطبوعات از سوی سعید امامی (اسلامی)، مجری قتل های زنجیره ای، طراحی شده است. به دنبال انتشار این خبر، روزنامه سلام روز چهارشنبه ۱۶ تیرماه شماره ی پایانی خود را بدست چاپ سپرد و در عصر همان روز در پی اخبار وزارت اطلاعات توقیف شد. روز پنج شنبه ۱۷ تیرماه درحالی که دانشگاه ها آماده آغاز تعطیلات تابستانی می شدند، جنبش دانشجویی در حال تدارک یک راهپیمایی آرام بود. ساعت ۵/۱۰ شب بود. دانشجویان، این پیش آهنگان آزادیخواهی و استقلال طلبی ملت ایران، به عنوان اعتراض به طرح چنین قانونی برای مطبوعات در مجلس، و همچنین اعتراض به توقیف روزنامه سلام، راه پیمایی آرامی را در کوی دانشگاه آغاز کردند. شمارشان کم کم افزوده می شد و زمانی که جلوی درب کوی می رسند حدود ۲۰۰ نفرند. علیه توقیف سلام شعار میدهند و در شعارها این کار را نیز بخشی از طرح سعید امامی می دانند. جمعیت به مقابل درب کوی پسران می رسد و از درب اصلی خارج می شود. این واقعه چندان غیرمعمول نیست. خیابان کارگر شمالی (امیرآباد) از تقاطع جلال آل احمد به بالا، بارها در رخدادهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و صنفی شاهد چنین منظره ای بوده است و هر بار بدون مشکل خاصی غائله ختم شده است. دانشجویان در حال شعار دادن از خیابان پایین می آیند و با رسیدن به بزرگراه به سوی کوی بر می گردند. حالا دیگر جمعه ۱۸ تیرماه است.

مقابل درب کوی می رسند نیروی ضدشورش از دور پیدا می شود. قبلا چنین اتفاقی نیفتاده بود. دانشجویان ساعت ۵/۱ صبح قطعنامه راهپیمایی را می خوانند و خواستار رفع توقیف سلام و عدم تصویب طرح اصلاح مطبوعات می شوند و بعد اکثرشان می روند که بخوابند ولی حضور نیروی ضدشورش که چند ده متر دورتر ایستاده اند و حالا عده ای با لباس شخصی به آنها پیوسته اند باعث می شود ۵۰-۶۰ نفر از دانشجویان در محل بمانند.

هیچکدام از جایشان تکان نمی خورند. بچه ها شروع می کنند به شعار دادن علیه توقیف سلام و برای آزادی مطبوعات. نیروی ضدشورش به سمت دانشجویان حرکت می کند دانشجویان به خیال دفاع به سوی آنها سنگ می اندازند و افرادی که با لباس شخصی همراه نیروی انتظامی اند، به سنگ اندازی جواب می دهند. چند خودرو پر از افراد نیروی انتظامی به طرف شمال خیابان حرکت می کنند. از وسط دانشجویان رد می شوند و دور از دید آنها متوقف می گردند، اما کمتر کسی متوجه می شود که هنگام برگشت خودروها خالی هستند. درحالی که بچه ها نگران پایین خیابان هستند همین سربازان پیاده شده از بالای خیابان دانشجویان را غافلگیر می کنند. سنگ پرانی ها و درگیری های پراکنده تا ۴ صبح ادامه پیدا می کند. در این فاصله یک نفر از سربازان نیروی انتظامی توسط دانشجویان به گروگان گرفته می شود اما با پا در میانی دکتر کوهی سرپرست کوی دانشگاه که از آغاز به عنوان میانجی در رفت و آمد است، پس از چند دقیقه آزاد می شود. یک خودروی نیروی انتظامی در این هنگام به دانشجویان هشدار می دهد که به داخل کوی بروند و گرنه باید منتظر واکنش باشند. چندین خودروی نیروی انتظامی به طرف دانشجویان حرکت می کنند. دانشجویان عقب نشینی کرده وارد کوی می شوند و به خیال اینکه همه چیز تمام شده به طرف خوابگاه های خود حرکت می کنند تا بخوابند. اما نیروی انتظامی همراه همان افراد خاص که ظاهری شبیه به هم دارند، پیراهنهای سفید روی شلوار، ریش و باتوم به دست (انصار حزب الله به سرکردگی ده نمکی) به حرکت به سوی خوابگاه ادامه داده وارد آن می شوند. مذاکرات دکتر کوهی با فرمانده نیروی انتظامی حاضر در محل به جایی نمی رسد و خود او و دکتر سلیمانی معاون دانشجویی دانشگاه تهران به نحو زنده ای دستگیر می شوند. دانشجویان بهت زده می گریزند. نیروی انتظامی و انصار حزب الله در آغاز به مسجد کوی که دم دست است مغول گونه حمله می کنند. عده ای شیشه های مسجد را با ضربات باتوم می شکنند و وارد می شوند. دانشجویان نمازگزار را در حضور امام جماعت کوی به شدت زیر ضربات باتوم و مشت و لگد می گیرند. دانشجویان بهت زده کتک می خورند. شماری را پس از کتک زدن از کوی خارج و سوار خودرو های نیروی انتظامی می کنند.

درحالیکه ساختمانهای ۱۹-۱۸-۱۵-۱۴-۲۱-۲۰ و ۲۲ یکی پس از دیگری مورد هجوم قرار می گیرند، موج دیگری از لباس شخصی ها از درب جنوبی حمله می کنند. رعب و وحشت صدای خرد کردن شیشه ها و صدای چکمه ها در گوش ها پیچیده است. کتابها، رایانه ها، تختخوابها، میز و صندلی و وسایل شخصی دانشجویان تخریب و عکسهای پاره شده شخصیتهایی چون دکتر مصدق، دکتر شریعتی به آتش کشیده شد. شمار زیادی از دانشجویان مضروب و مصدوم شدند. بر دیوارهای سالن خوابگاه، شعارهای متعددی نوشته شده بود: {جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد}، {دانشجو می رزمد، استبداد می لرزد}، {جمعه ها خون جای بارون می چکه} و ... درب راهروها و درب اتاقها را با باتوم و لگد می شکستند و در حالی که دشنام های بسیار رکیک سر می دهند وارد اتاقها می شوند. دانشجویان از همه جا بی خبر را می زنند و وسایل اتاق را کاملاً نابود می کنند. آنچه بردنی است مثل پول، ساعت و ماشین حساب می برند. دانشجویان را که زیر ضربات مشت و لگد و باتوم و پنجه بوکس زخمی شده اند به داخل ماشین ها می برند. بیچاره طبقه بالاییها! در راه پله باتوم بدست ایستاده اند و در تمام طول مسیر بی رحمانه دانشجویان را می زنند. دانشجویان سرشان را میان دو دست می گیرند تا از این دالان مرگ گذر کنند. استخوانهای ساعد خیلی ها بر اثر ضربات می شکند. چندین اتاق به آتش کشیده می شود. دانشجویان ساختمان ۲۲ تصمیم به ایستادگی می گیرند و میزها را در جلوی درب می گذارند اما مهاجمان هیچ مقاومتی را بر نمی تابند. یکی از مهاجمان که می بیند ورود مشکل است فریاد می زند "به امام حسین اگر درو باز نکنید میام تو همه تون رو مثل سگ می کشم" تهدیدش جدی است، درب باز می شود، باز شدن درب همان و زیر ضربات باتوم و مشت و لگد له شدن همان، درحال کتک زدن دشنام می دهند و می گویند کجاست خاتمی!!!!!! تا به دادتان برسد؟ در ساختمان ۲۲ یکی از بچه ها را از طبقه سوم به پایین پرت می کنند و فریاد می زنند "یا حسین قبول کن!" در بعضی از ساختمان ها به خود زحمت ورود هم نمی دهند؛ از سوراخی که با باتوم روی درب اتاق درست کرده اند، گاز اشک آور می اندازند و بچه ها را که با احساس خفگی خارج می شوند، می زنند و می برند.

یکی از بچه ها که خوابیده با یک ضربه باتوم که به سرش می خورد بیدار می شود و می بیند کسی بالای سرش ایستاده داد می زند "آزادی اندیشه می خواهی ها؟! " و او را می زند، کف اتاقها و راهروها پر از خورده شیشه و خون است. کم کم سپیده دم ۱۸ تیر می تابد. مهاجمان به خوابگاه خارجیها، ساختمان ۲۳ هم حمله می کنند و اگر قیافه ساکنان خیلی خارجی باشد (!) مثل سیاهپوستها تنها پاسپورتها را می بینند و پولها را که اکثرا دلار است می برند. اما در بعضی اتاقها مثل اتاق پاکستانی ها و هندی ها رفتارشان چندان تفاوتی با هموطنانشان ندارد. "شیعه ای یا سنی؟" سوالی است که بعضی دانشجویان در برابرش مبهوت می مانند. ساعت ۵/۵ است مهاجمان کم کم می روند و فضای درگیری آرامتر می شود تمام کوی را گازاشک آور گرفته است. دور تا دور میدان مرکزی کوی زخمی ها ناله می کنند. بچه ها سعی می کنند زخمی ها را دست کم به بیمارستان بفرستند، اما هنوز بیرون کوی پراز نیروی ضدشورش و شبه نظامیهاست. برخی از دانشجویان در راه فرار از کوچه های اطراف باز با مهاجمان (لباس شخصیها درگیر می شوند) بعد از مدتی درهای خانه ها به روی این بچه ها باز می شوند و مردم محله امیرآباد تا صبح به آنها پناه می دهند.

حمله ی دیگر

اما گویا هنوز کافی نیست. نیروهای ضدشورش با سپر و باتوم دوباره حمله می کنند و این بار در روشنایی روز و چه بهانه ای بهتر از نجات گروگانها؟! (سه نفر از نیرهای انتظامی و یکی از شبه نظامی ها (لباس شخصی ها) که مشغول غارت و دزدی بودند دیرتر از گروه خود از ساختمان خارج شده بودند. اندک دانشجویانی که لای بوتهها پنهان شده بودند. این چهار نفر را گرفتند و به انباری ساختمان منتقل کردند. آنها نه تنها به دانشجویان صدمه زدند بلکه وسایل آنها را هم دزدیده بودند.) بار دیگر دانشجویان پس از اندکی ایستادگی می گریزند. باز غارت و ضرب و شتم و فحاشی ... بچه ها خودشان آن چهار نفر را آزاد می کنند. دیگر هر کس را سر راهشان قرار می گیرد می برند، حتی بعضی از کسانی را که برای تماشا ایستاده اند. گروه گروه دانشجویان با پاهای برهنه از روی شیشه های خرد شده عبور داده می شدند. بیمارستانها تحت کنترل بود.

هرکس از دانشجویان زخمی که به بیمارستان می‌آمد توسط لباس شخصی‌ها بازداشت و به جای نامعلومی برده می‌شد. آمبولانس خوابگاه که چند زخمی را به بیمارستان شریعتی حمل میکرد در میانه را متوقف شد. زخمی‌ها به حالت وحشتناکی بیرون آمبولانس پرت شدند. راننده آمبولانس کتک خورد. حتی یک پلیس که به حمایت از زخمیها در برابر لباس شخصیها آمده بود کتک خورد. یکی از زخمی‌ها گفت که از دهانش خون می‌آمد. چون توسط گروهی نامعلوم سنگ خورده بود. آنها تا او را دیدند مثنی دیگری به دهانش کوفتند و در گوشه ای از خیابان انداختند. در حالیکه از او خون میرفت، اجازه نمی‌دادند کسی او را به بیمارستان ببرد. بعد از چندین ساعت یک افسر فهمیده آنها را از دست آدمکشها نجات میدهد... (بین نیروهای ضدشورش و افسران معمولی نیروی انتظامی فرق زیاد بود). حدود ساعت ۸ صبح مهاجمان کوی را ترک می‌کنند یک ساعت بعد در خیابان کارگر شمالی که از این پس دانشجویان آن را خیابان ۱۸ تیر می‌نامند، رفت و آمد عادی جریان دارد! اما آن سوی نرده ها سکوت مرگ، بهت و گریه و بغض و کینه بر کوی حاکم است. زخمیان را به بیمارستان شریعتی می‌رسانند. خیلی ها را (می‌گویند ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر) را برده اند، معلوم نیست به کجا. همه گیج و بهت زده اند. نمی‌دانند چه باید بکنند. ساعت ۱۰ صبح است. خبر به صورت پراکنده در شهر پخش شده است. بازماندگان حادثه بغض آلود و خشمگین در کنار حوض مرکزی کوی جمع می‌شوند. بچه های دانشگاه اولین گردهمایی را تشکیل می‌دهند. یکی از بچه های دانشکده فنی بالای نیمکت می‌رود. سخنش گریه آلود و خشمگین است، پیشنهاد می‌کند بچه ها دور هم جمع شوند و پس از یک راهپیمایی داخل کوی و جمع کردن بقیه دانشجویان در جلوی مسجد تحصن کنند، بچه ها با فریاد می‌پذیرند. از بین جمعیت ۱۰ نفر به عنوان انتظامات انتخاب می‌شوند. با پیشنهاد یکی دیگر از دانشجویان بچه ها به سوی کوی پزشکی راه می‌افتند تا دانشجویان پزشکی را نیز با خود همراه کنند. جلوی درب خوابگاه پزشکی یک نفر از بچه های بسیج سعی میکند جلوی ورود دانشجویان را بگیرد. دانشجویان با شعارهای ”عزای، عزاست امروز، روز عزاست امروز“، ”دانشجو، دانشجو، اتحاد، اتحاد“ و ”پزشکی، پزشکی، اتحاد، اتحاد“ وارد کوی پزشکی می‌شوند. آرام آرام، دانشجویان پزشکی یکی یکی خواب آلود سرشان را از پنجره بیرون می‌آورند تا ببینند چه شده ...

یکی از بچه ها سخنرانی می کند و به طور خلاصه مایه را شرح می دهد و از همه درخواست می کند با هم اعتراض کنند و گرنه فردا نوبت خودشان خواهد بود.

جمعیت کم کم افزوده می گردد. افراد جدید ابتدا باور نمی کنند. اما وقتی صحبت‌های بچه ها را می شنوند با حیرت به سوی محل فاجعه می روند تا خود ببینند. آنجا همه چیز گویاست. بر دیوارها با خون نوشته شده: “ این سند جنایت فاشیسم است ” ، “ به بوسنی خوش آمدید! ” ، “ چنگیز آسوده بخواب ... ” و ... جمعیت بغض آلود به سوی درب کوی می رود. حالا دیگر جمعیت خیلی زیاد شده است عده ای از بچه ها با فریاد همه را به تحصن در داخل کوی فرا می خوانند. اما بچه ها خمشگین و داغند. آنچه دیده اند، جای هیچگونه تاملی باقی نگذاشته است.

ماندن یا رفتن

از همین جا دو دسته می شوند. عده ای همه را به داخل می خوانند و عده ای نیز خواستار بیرون رفتن هستند تا صدای دادخواهی خود را به گوش مردم برسانند. خبر می رسد که کوچه روبرو پر از نیروهای ضدشورش است. این خبر هم هیچ تاثیری در فوران آتشفشان ستم سوزی ندارد. دانشجویان فریاد می زنند از مردن ترسی نداریم. کشمکش بر سر ماندن و رفتن تا ساعت ۱۲ به نفع ماندن ادامه دارد. اما شور بر شوریدن بر ظلم لحظه به لحظه اوج می گیرد. اهمیت اطلاع رسانی رخ می نماید. بازار شایعات داغ است. واقعا چند نفر کشته شده اند؟؟ رسانه های داخلی چه اصلاح طلب چه محافظه کار در این مورد متفق چشمها را بسته اند. در این هنگام دستگیر شدگانی که از خانواده شهدا هستند سر می رسند. از کتک هایی که خورده اند و توهین هایی که شنیده اند، سخنها می گویند. جدال بر سر ماندن و رفتن شدت می یابد. کم کم رفت و آمد عادی در خیابان بر اثر ازدحام دانشجویان در داخل و جلوی درب اصلی به هم می خورد. دانشجویان از داخل کوی به شدت علیه نیروی انتظامی شعار می دهند. مردم تازه می فهمند که خبرهایی هست. سرانجام بر اثر فشار جمعیت، مدافعان ماندن در کوی تسلیم می شوند.

درب می شکنند و جمعیت با شعارهای تند بیرون می ریزند اما از جلوی درب دور نمی شوند چرا که بلافاصله نیروهای ضدشورش از کوچه های روبرو بیرون می آیند و در چند ده متری صف می بندند. بچه ها در رثای دانشجویان مفقود بر ضد نیروهای مستقر و صدا و سیمای لاریجانی شعار می دهند همچنین فریاد ”یا مرگ یا آزادی“ طنین انداز است.

وقت نماز ظهر عده ای با پهن کردن فرش در داخل کوی سعی می کنند دانشجویان را به داخل بکشانند، اما دانشجویان بیرون کوی با فریاد خواستار نماز خواندن در بیرون کوی می شوند و فرشها را یکی یکی به بیرون کوی منتقل می کنند. از این زمان به بعد خبرنگاران هم بین جمعیت هستند. بچه ها دور آنها جمع شده اند و دردآلود ماجرا را تعریف می کنند. معدودی از دخترها، حدود ۱۰ تا ۱۵ نفر که نیم ساعتی است به جمع پیوسته اند در نماز شرکت می کنند. آنها می گویند که درب خوابگاه فاطمیه بسته شده و اجازه نمی دهند دختران دانشجو به بقیه بپیوندند. عده ای از بچه ها برای آنکه توسط نیروهای اطلاعاتی و انتظامی شناخته نشوند، صورتهایشان را با پارچه پوشانده و شبیه چریکها شده اند.

جنگ و گریز با مهاجمان

خبر می آورند که پس از پایان نماز جمعه چندین وانت پر از لباس شخصی ها - که از ساعت ۸ صبح دیگر پیدایشان نیست - به این سمت حرکت کرده اند. بچه ها برای دفاع تدارک می بینند. برخی از دانشجویان مشغول آماده کردن سنگ، چوب و... هستند. دو نفر از دانشجویان یک جعبه نوشابه از یکی از ساختمانهای شمالی بیرون می آورند: ”میخواهیم کوکتل مولوتوف درست کنیم تا از خودمان دفاع کنیم!“ پیراهن سفیدها حدود ساعت ۲ سر می رسند. چندین وانت و تعدادی موتور سیکلت پر از نیروهای معروف به انصار به نیروی انتظامی ملحق می شوند. آنها درحالی که چوب بالای سر می گردانند فریاد ”مرگ بر منافق“ و ”حزب اله ماشالله“ سر می دهند. بلافاصله به دانشجویان حمله می کنند. بچه ها که هنوز جز سنگ چیزی ندارند با صورتهای پوشیده، این تنها اسلحه را پرتاب می کنند و به داخل کوی عقب می نشینند. دانشجویان به سرعت می گریزند و شبه نظامیان آنها را تا میدان مرکزی کوی تعقیب می کنند.

در همین ماجرا چشم یکی از دانشجویان رتبه یک رقی پزشکی کور شد. اما نیروی انتظامی داخل نمی شوند و جلوی درب کوی صف می بندند. ناگهان صدای شلیک یک تیر به سر و صدای مهاجمان و مدافعان اضافه می شود. یک پسر ۱۴- ۱۵ ساله از مهاجمان که کلت در دست دارد و آن را به طرف یکی از دانشجویان نشانه رفته و شلیک کرده! خوشبختانه گلوله به او اصابت نکرده است. چندین نفر از دو سوی در پی پرتاب سنگ زخمی شده اند.

دانشجویان پس از هماهنگی نسبی با یک هجوم ناگهانی به سوی مهاجمان حمله می کنند و آنها را وادار به عقب نشینی می کنند. مهاجمان به سرعت از درب کوی خارج می شوند و پشت سر نیروهای ضدشورش که با سپر و کلاهخود مقابل درب کوی صف کشیده اند سنگرمی گیرند. دانشجویان خشمگین به پرتاب سنگ ادامه می دهند این بارسنگها تنها به سپر نیروهای ضدشورش برخورد می کند...

شهید راه آزادی و دموکراسی

بر پایه ی گزارش های رسمی عزت الله ابراهیم نژاد تنها مقتول حوادث دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ در ایران موسوم به ”وقایع کوی دانشگاه تهران“ است. ابراهیم نژاد در زمان کشته شدن در ۱۸ تیرماه سال ۷۸، ۲۴ سال داشت. او متولد اهواز بود. در سال ۷۱ در رشته حقوق قضایی وارد دانشگاه اهواز شد، شعر می گفت. در زمان حادثه درسش تمام شده بود و سرباز وظیفه بود. روز ۱۸ تیر مانند روزهای تعطیل آخر هفته دیگر به دیدار دوستانش در کوی دانشگاه رفته بود. نحوه تیر خوردنش مشخص می کرد که از فاصله نزدیک زده اند. دقیقا او را نشان کرده بودند، خواهرش در مراسم بزرگداشت او در اهواز می گوید: ”جنازه را که آوردیم خانه همانجا شستشویش دادیم. با چاقو به کشاله رانش زده بودند، به عمق زیاد. گفتند این کالبد شکافی است. گفتیم پزشک قانونی که کالبد شکافی می کند، هر جا را که برش بزند بعد که کارش تمام شد باید بخیه کند. در صورتی که آنجا را بخیه نکرده بودند. بغل پایش هم جای سنگ بود یا جای باتوم بود. پشت کمرش هم به اندازه یک وجب جای زنجیر بود. همه اش کیبود شده بود. انگار دست هایش را با طناب بسته بودند. اندازه جای طناب بود. گلوله هم توی شقیقه اش خورده بود و چشم را خالی کرده بود.